

حجاب هیچ کس «اختیاری» نیست

شریاشهابی

۵ مارس ۲۰۰۲

از انترناسیونال ۹۸

حجاب برای همه زنان، همه جا، بی چون و چرا، بد و سمبل حقارت و بردگی است. می گویند برخی زنان بزرگسال در کشورهای اروپایی و با حکومت های غیر اسلامی، خود «به اختیار خود» آن را بر سر می کنند. از نظر «حقوقی» این یک استدلال ظاهرا معقول است. اما در دنیای واقعی همه می دانند که کمتر زن بالغ محجبه ای هرگز در زندگی خانوادگی، «زناشویی» و اجتماعی طعم انتخاب آزاد در هیچ زمینه ای، پوشش، معاشرت، غذا و رفتار را چشیده است. کمتر زن بالغ و محجبه ای را میتوان یافت که در طول زندگی اش ترس چوب و چماق محیط های اسلامی را بالای سر خود حس نکرده باشد. اینها شهروندان برخوردار از آزادی انتخاب نیستند، ترسیدگان از برق چاقو، محرومان از حقوق اجتماعی و فرودستان و منزوی شدگان جو ارباب و ترور حاکم بر محیط های اسلامی و جوامع مردسالار اند. صحبت از «اختیار» و «انتخاب آزاد» در ارتباط با بخش محروم و محکوم به انزوای محیط های اسلامی، حتی آنجا هم که از نظر حقوقی موجه باشد از زاویه زندگی واقعی، به سخره گرفتن مفاهیمی چون اختیار و انتخاب است.

انتخاب حجاب بعنوان پوشش برای زنان بالغ در محیط های اسلامی همانقدر اختیاری است که ماندن «داوطلبانه» زن در روابط خانوادگی پر از آزار و شکنجه! واقعیت این است که این مفاهیم در دنیای امروز معانی روشن و قابل درکی دارند. این مفاهیم را به سادگی نمی توان تابع ذهنیت این و آن فرد و گروه، تعبیر و تفسیر کرد. علیرغم این می بینیم که همین اندازه واقع بینی آنجا که صحبت از حقوق زنان در محیط های اسلامی است، بخاطر آوانس به مذهب، و به خاطر برخورد نژادپرستانه به متولدين محیط های اسلامی، به سادگی مخدوش و مبهم می شوند.

درک منطق تسلیم شدن زنان در محیط های اسلامی مشکل نیست. جایی که قتل های ناموسی در ایران و پاکستان و عراق و عربستان و سومالی تهدیدی روزانه در زندگی این زنان است، صحبت از اختیار در انتخاب لباس شوخی زننده ای است. حد نفس کشیدن زنان در محیط های اسلامی را میلیمتری کرده اند و تعدادی از زنان بالغ محجبه دست از تلاش برای تغییر کشیده اند. باید همراه این زنان دوران سرتاپا محرومیت کودکی و نوجوانی شان را پیمود، تا منطق «انتخاب» و در واقع تسلیم را درک کرد. اینها برای «بقا» تسلیم شده اند. می دانیم انسان تسلیم شده برای ادامه زندگی، حرمت و کرامت انسانی می خواهد. انسان تسلیم شده لازم دارد به خود و دیگران بقبولاند که بر حداقلی از زندگی اش کنترل دارد. برای کنار آمدن با محدودیت هایش، «خودفریبی» می کند. احساس «انتخاب حجاب» به زن بالغ محجبه قرار است میدانی برای کنترل بر چیزی در زندگی و کمی اعتماد بنفس بدهد.

واقعیت این است که این تسلیم شدگان برای ایجاد اندک احترامی در زندگی، اسارت و بردگی خود را توجیه و آن را منطقی و قابل قبول می نمایند. در این گرهگاه تسلیم است که عده ای نژاد پرست از موقعیتی «بالا» از این قربانیان عکس می گیرند، خود و مردم را شریک خودفریبی آنها می کنند و اسارتشان را توجیه و برای آن نظریه و تئوری نسبییت فرهنگی می سازند. ادعا می کنند که حجاب «انتخاب آزادانه» این زنان است. این انتخاب همانقدر آزادانه است که انتخاب ماندن در روابط خشونت آمیز برای زن اروپایی! این انتخاب همانقدر از نظر حقوقی مشروع است که انتخاب و آزادی ماندن در یک رابطه سادیستی!

حجاب کودکان

حجاب کودکان اما موضوع دیگری است. اینجا حوزه تحمیل به کودکان و محروم کردن آنها است. اینجا حوزه تعرض جامعه، خانواده و محیط بزرگسالان به کودکان است. حجاب کودکان باید بعنوان یکی از اشکال خشونت علیه کودکان همه جای دنیا ممنوع شود. کودکان هیچ نوع حجابی «اجباری» یا «دلبخواه» ندارند. محروم کردن دختران خردسال و زیر سن قانونی از پوشش آزاد، رایج، زیبا و راحت، به هر بهانه و توجیهی که صورت بگیرد، باید ممنوع باشد. همانطور که دستبند زدن، دهان بستن و چشم بند زدن به زنان و دختران ممنوع است. به همین روشنی حجاب دختران باید ممنوع باشد. اگر وجدان، افکار عمومی و یک دولت «امروزی»، با هیچ توجیهی نمی پذیرد که در گوشه و کنار شهر دسته ای از دختران را با دستبند، دهان و چشم بسته بچرخانند، نباید با هیچ بهانه ای حجاب کودکان را تحمل کند. اما دیدیم و می بینیم که اینطور نیست. دیدیم و می بینیم که دولت سوئد و دولت های کشورهای غربی چگونه سالها به تماشای «بستن دهان» دسته ای از دختران در کشورهای تحت حاکمیت شان نشسته اند. آخر این دسته از دختران برای دولتهای «مدرن» و «امروزی» سوئد و انگلیس و آلمان و کانادا، پیش از انسان بودن و شهروند بودن، «مهاجر»، «خارجی» و «غیر خودی» اند. برای اندازه گیری حقوق انسانی این جمعیت، حتی اگر ساکن و شهروند سوئد و انگلیس و آلمان هم باشند باید شناسنامه ملی و مذهبی پدر و خانواده و قوم و قبیله را نشان دهند! حقوق انسانی «مهاجرین» در اروپا و آمریکا را با مذهب، ملیت و قومیت متر می کنند. کنوانسیون های بین المللی حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان و سالمندان و مجرمان و حقوق مدنی مردم در خود این کشورها، تماما شامل حال این دسته از شهروندان نمی شود. برخورداری از این حقوق ابتدایی بشر، برای این جمعیت مشروط به فرهنگ و مذهب و سنت خانواده و کشور محل زادگاه است. نام این ریاکاری و شعبده بازی مضمنز کننده را هم می گذارند «احترام به فرهنگ ها»! نسبییت فرهنگی پلاتفرم عمل محرومیت این دختران و زنان است. این تئوری زندگی، آموزش و سلامت دختران را در دستان خانواده مذهبی، مدارس مذهبی، فرهنگ قوم و قبیله پدری می گذارد. اینها اعتقادی به جهانشمول بودن حقوق کودک و حقوق انسان ندارند، راسیست اند!

حجاب تنها یک نوع پوشش نیست و مخالفت با آن نیز تنها دفاع از حق و آزادی پوشش نیست، هرچند تحت این عنوان مطرح شود. این نوعی لباس نیست که مثلا زنی از سر تفریح و تغییر سلیقه پوشش، روزی در یک نمایش مد آن را بر تن کند و فردا بر سر کار و زندگی روتین اش برگردد، یا مادری دختر خردسالش را با آن به بالماسکه مدرسه بفرستد! با پوشاندن حجاب بر سر دختران خردسال به آنها می آموزند که جنس فرودست اند، باید از جنسیت شان شرم داشته باشند، باید بپذیرند که تحرک شان محدود باشد، باید از همان کودکی رسما بپذیرند که یک سوژه جنسی اند. با پوشاندن حجاب بر سر دختران، به پسران می آموزند که جنس «بالا دست» اند و دختران خردسال فرودست و سوژه های جنسی! با پوشاندن حجاب بر سر دختران خردسال، یک جدایی جنسی عمیق بین زن و مرد را از کودکی به قیمت محرومیت دختران و «قدرت بخشیدن» به پسران نهادی می کنند. با پوشاندن حجاب بر سر دختران، برگه اجازه خشونت توسط پسران را صادر می کنند. این شروع آپارتاید جنسی و مجوز خشونت علیه زنان است. این شروع رسمیت دادن به بندگی زن از دوران کوردکی است، به قیمت کشتن زندگی شاد، پر تحرک و خلاق کودکانه اش در محیط های اسلامی. این شروع مهندسی دو جنس برابر متولد شده و تبدیل آنها به دو جنس نابرابر زن و مرد است. این آغاز از خودبیگانگی انسان است. هدف، تولید دو جنس «دفرمه» شده فرودست و بالا دست، کتک بخور و کتک بزن، آقا و خدمتکار، نان آور و نانخور، «ضعیفه» و «گردن کلفت» است. حجاب بیشتر از پوشش، حکم و فرمان یک ممنوعیت بزرگ در زندگی دختران است. این مجموعه ای

است از احکام، قواعد، ابزار، تهدید و ارباب برای به بردگی کشاندن او!
حجاب کودک از اشکال افراطی خشونت علیه کودکان است، به این خاطر که:
با حجاب دختر بچه را از ورزش و جست و خیز محروم می کنند!
با حجاب دختر بچه را از سن ۹ سالگی به یک موضوع سکسی تبدیل می کنند، او را به جشن تکلیف می فرستند و آماده پذیرش هر نوع سواستفاده جنسی!
با حجاب او را از معاشرت آزادانه با هم بازی ها و همکلاسی ها محروم می کنند، زندگی اش را از مدرسه تا خانه، زنانه و مردانه می کنند.
با حجاب احترام به خود را از او میگیرند.
با حجاب بلند پروازی و جاه طلبی را در دختران می کشند.
با حجاب احساسات جنسی دختران را خفه می کنند.
با حجاب پسر را در ذهن دختر موجودی «ذاتا» خطرناک، متجاوز، بی رحم و بی عاطفه، می سازند.
با حجاب پسران را از معاشرت آزادانه با دختران محروم و آنها را در ذهن پسران موجوداتی خطاکار، نادان، یک وسیله جنسی برای استفاده، خدمتکار مرد، ناتوان و مستوجب سرپرستی و هدایت توسط مردان، می سازند.
با حجاب موضوعات درسی فنی، ورزشهای پرجنب و جوش و لازمه حداقل پوشش، شنا، موسیقی، رقص و شادی را از زندگی دختر بچه حذف می کنند.
با حجاب امکان امتحان ذائقه و سلیقه های مختلف را از او می گیرند. ذائقه و سلیقه اش را حلال و حرام می کنند.
با حجاب خندیدن، بلند حرف زدن، اظهار نظر کردن، اظهار وجود کردن، صحبت کردن دختر بچه را زیر یک پوشش تیره و غم انگیز، استتار می کنند. این یک دستگاه شستشوی مغزی کودکان دختر و پسر، یک وسیله به انزوا کشاندن نیمی از بچه های جامعه است. حجاب کودکان تجهیزات یک مهندسی تمام عیار است، برای از خود بیگانه کردن دو جنس از انسان از بدو تولد! آن را باید بدور انداخت!

حجاب و قتل های ناموسی در «غرب»

دولت های اروپایی آنقدر به پایمال شدن حقوق دختران خردسال و جوان در محیط های اسلامی کشورهایشان «احترام» گذاشتند تا جوامع امروزی و مترقی شان «نا امن» و قتل گاه تعداد زیادی از این دختران بی پناه شد و صدای مردم درآمد. همه می دانند که اگر فعالین پیشرو در کمپین های اعتراض به این جنایات نبودند، قطعاً این دولت ها تلاش می کردند که کمتر کسی از این فجایع مطلع شود و تلاش می کردند که بنوعی جامعه را همچنان «امن» بنمایانند.
قتل های ناموسی دختران جوان تصادف نیست. محصول و نتیجه طبیعی حاکمیت حجاب بر فضای زندگی دختران و پسران در محیط های اسلامی است. نمی توان برای قتل های ناموسی دل سوزاند و در عین حال چشم بر ریشه و علل این جنایات بست. هر آدم شریف و دلسوزی که تراژدی زندگی های فاطمه و سارا و پیلا و دهها دختر جوان دیگری که در اروپا طعمه شکارچیان اسلامی شدند را بخواند، بی تردید بدنبال علل آن می گردد. خشونت اسلامی در «مهد تمدن» اروپا حادثه و تصادف نیست. جنایاتی از سر فقر و اعتیاد و استیصال نیست. این قتل ها مجازات های اسلامی در حق زنان «نافرمان» است. پدر اگر دختر «خطاکارش» را نکشد! برادر و شوهر اگر «خواهر و زن بد» را نکشند! از محیط ارتزاق اسلامی طرد و «سرافکنده» خواهند شد. این محتوای آن چیزی است که در مدارس اسلامی و با پوشش حجاب در مغز

کودکان بیگناه و معصوم به زور فرو می کنند.

در مقابل این جنایات تنها به یک طریق میتوان سد بست. با حمایت واقعی از کودکان و دختران جوان در محیط های اسلامی میتوان به مقابله با قتل و کشتار آنها رفت. تنها با بیرون کشیدن زندگی، آسایش، رشد و پرورش آنها از زیر دست و پای محیط های اسلامی است که میتوان مقابل این تراژدی ها را گرفت. شروع این حمایت، بی تردید ممنوعیت حجاب کودکان است. حقوق کودکان جهانشمول است و باید آن را شامل دختران در محیط های اسلامی نیز کرد.

کمونیست هایی که از کشورهای ایران و عراق به سوئد آمده اند، پنج سال است می گویند که باید کاری کرد! باید به کمک این کودکان و دختران شتافت. باید حقوق سایر کودکان و زنان شامل حال آنها هم بشود. گفتیم حجاب کودکان و دختران زیر سن قانونی باید ممنوع شود. باید در مدارس مذهبی، که مراکز آموزش نابرابری، زن ستیزی، تبعیض و خشونت است، را بست. در مورد ممنوعیت حجاب کودکان منصور حکمت پنج سال پیش به تفصیل نوشت*. اگر محروم کردن «مایک و هلن» از معاشرت و زندگی مختلط دو جنسیتی و فرستادن آنها به مدارس اسلامی درست نیست، محروم کردن «محمد و ناهید» متولد محیط های اسلامی، از زندگی مختلط و فرستادن آنها هم به مدارس اسلامی درست نیست. اگر پیچاندن «روزا و جولیا» سر تا پا در پارچه ای بنام حجاب انسانی نیست، پیچاندن سرتا پای «شهین و ملیحه» هم در حجاب انسانی نیست. اگر آموزش خشونت، نابرابری و خوراندن ایده های مردسالارانه در مدارس عمومی سوئد ممنوع است، باید بساط مدارس اسلامی را هم جمع کرد. درک این بدیهیات و حقایق ابژکتیو در مورد برابری انسانها مستقل از نژاد و جنسیت و مذهب و ملیت، در «مهد تمدنها» به قیمت پایمال شدن خون دهها دختر جوان در انگلیس و سوئد و آلمان و دانمارک و کانادا صورت می گیرد.

کودکان و دختران جوان «مهاجر» برای بهره مند شدن از حقوق پایه ای شهروندی و انسانی خود هر روز می جنگند. برخورداری از حقوق پایه ای انسان، و از جمله برخورداری از آزادی معاشرت و پوشش، باید مثل حق استنشاق هوا، آزاد باشد. این حق را از کودک سوئدی و آلمانی و انگلیسی نمی توان گرفت. آن را نباید بتوان از کودک و دختر متولد محیط های اسلامی هم گرفت.

* به مقاله منصور حکمت تحت عنوان «اسلام، حقوق کودک و حجاب - گیت راه کارگر» که اولین بار در خرداد ۱۳۷۶، ژوئن ۱۹۹۷، در شماره ۲۴ انترناسیونال نشریه حزب کمونیست کارگری ایران منتشر شد، رجوع کنید.